



مدرسان شریف


فصل اول

« آشنایی با دانش‌های ادبی »

مقدمه

در شعر و نوشته‌های ادبی، شاعر و نویسنده از آرایه‌های ادبی برای توصیف و تصویر معانی ذهنی و بیان، عواطف و احساسات درونی بهره می‌گیرند و می‌کوشند تا در رفتار مخاطب اثر بگذارد و حتی او را به واکنش و هم‌حسی وادارد و با خود همراه سازد.

قافیه


به کلماتی که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها به صورت هماهنگ بیایند و در حرف یا حروف پایانی مشترک باشند، قافیه می‌گویند.  **نکته ۱:** در شعر سنتی کلاسیک و شعر آزاد نیمایی، وجود قافیه اجباری است. با این فرق که در شعر سنتی، قافیه در آخر مصراع‌ها می‌آید و تعیین‌کننده‌ی نوع قالب شعر است ولی در شعر نو، قافیه جایگاه خاصی ندارد و بستگی به مطالب مصراع‌ها دارد که شاعر هرکجا ضرورتی دید قافیه را می‌آورد.

کلمه مثال ۱:

میاسای ز آموختن یک زمان	ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد توختم	همه هرچه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار

(فردوس)

واژه‌های «زمان - گمان»، «توختم - آموختم» و «روزگار - آموزگار» قافیه هستند.

 **نکته ۲:** قافیه می‌تواند از نظر نوشتار، تکراری باشد ولی از نظر معنا حتماً متفاوت است که به آن «جناس تام» نیز گویند.

کلمه مثال ۲:

«آتش است این بانگ نای و نیست باد» «هر که این آتش ندارد نیست باد»

«نیست باد» در مصراع اول به معنی «باد هوا نیست» ولی در مصراع دوم به معنی «نابود باشد» است که به این دو کلمه‌ی قافیه، جناس تام نیز می‌گویند.

حرف «روی» یا حروف قافیه

کلمات قافیه در حرف یا حروف آخر اشتراک دارند، اگر کلمات هم‌قافیه در یک حرف، مشترک باشند به آن حرف «زوی» می‌گویند و اگر در دو یا چند حروف، مشترک باشند به آن حروف قافیه گویند.

کلمه مثال ۳:

وگر بر رفیقان نباشی شفیق	به فرسنگ بگریزد از تو رفیق
وگر ترک خدمت کند لشکری	شود شاه لشکرکش از وی بری
پرستار امرش همه چیز و کس	بنی آدم و مرغ و مور و مگس

(سعدی)



در بیت اول: واژه‌های «شفیق، رفیق» کلمات قافیه هستند و حروف «ف، ی، ق» حروف قافیه‌اند.
در بیت دوم: واژه‌های «لشکری، بری» کلمات قافیه هستند و حروف «ر، ی» حروف قافیه‌اند.
در بیت سوم: واژه‌های «کس، مگس» کلمات قافیه هستند و حرف «س» حرف «روی» است.
نکته ۳: حرف یا حرفی که بعد از حروف اصلی قافیه بیاید، حروف الحاقی گویند. مانند (نشانه‌ی نکره - نشانه‌ی جمع - ضمیرهای پیوسته و...).

که مثال ۴:

«سپید شد چو درخت شکوفه‌دار سرم وزین درخت همین میوه‌ی عمر است برم»
(جامی)

واژه‌های «سرم - برم» کلمات قافیه هستند / (ـَ ر) حروف اصلی قافیه‌اند / «م» حرف الحاقی است.

نکته ۴: در یافتن واژه‌های هم‌قافیه باید به این نکته توجه کنیم که کلمات قافیه حتماً باید در حرف یا حروف آخر، مشترک باشند در غیر این صورت آن بیت از نظر قافیه اشکال دارد.

که مثال ۵:

«سپر بر سر آورد شیر اله عَلَم کرد شمشیر آن اژدها»
(بازل مشهدی)

مِصْرَع

بیتی که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد، آن بیت را «مِصْرَع» گویند، مانند: قالب مثنوی که تمام ابیات آن مصراع و هم‌قافیه‌اند یا غزل و قصیده که مطلع مصراع دارند.

که مثال ۶:

قناعت سرافرازد ای مرد هوش سر پر طمع برنیاید ز دوش
برو خواجه کوتاه کن دست آز چه می‌بایدت ز آستین دراز
توقّع برانند ز هر مجلس بران از خودت تا نرانند کست
(سعدی)

در مثال بالا، تمام ابیات مصراع هستند، زیرا همه‌ی مصراع‌های آن قافیه دارند.

رَدِيف

کلمه یا کلماتی را که بعد از واژه‌ی قافیه می‌آیند و عیناً تکرار می‌شوند؛ یعنی لفظ و معنی یکسان دارند، ردیف گویند. ردیف از ویژگی‌های شعر فارسی است.

که مثال ۷:

می‌شوند از سرد مهری دوستان از هم جدا برگ‌ها را می‌کند باد خزان از هم جدا
گر دو بی‌نسبت بهم باشند صد سال آشنا می‌کند بی‌نسبتی در یک زمان از هم جدا
در خموشی حرف‌های مختلف یک نقطه‌اند می‌کند این جمع را تیغ زبان از هم جدا
گرچه در صحبت قسم‌ها بر سر هم می‌خورند خون هم را می‌خورند این دوستان از هم جدا
(صائب تبریزی)

واژه‌های «از هم جدا» در آخر مصراع‌ها، ردیف هستند.

واژه‌های «دوستان، خزان، زمان، زبان، دوستان» قافیه هستند.

مِصْرَاع

هر بیت از دو مصراع ساخته می‌شود، واحد وزن شعر فارسی نیز مصراع است.

نکته ۵: در عربی واحد وزن شعر «بیت» است که از دو مصراع ساخته می‌شود.

کج مثال ۸:

یکی دختری داشت خاقان چو ماه	کجا ماه دارد دو زلف سیاه!
مصراع	مصراع
بیت	

تخلص

به جهت آن که خواننده بدانند شعر متعلق به چه کسی است شاعر در ابیات پایانی نام شعری خود را می آورد که به آن تخلص شعری می گویند. نکته ۶: تخلص در قالب قصیده و غزل رایج است، بنیانگذار آن سنایی غزنوی در قرن ششم است.

کج مثال ۹:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل	بیرون نمی توان کرد آلا به روزگاران
تخلص شعری	

بیت

کمترین مقدار شعر را بیت گویند؛ بیت، واحد شعر است.

کج مثال ۱۰:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد	بندهی طلعت آن باش که آنی دارد
بیت	
	(حافظ)

علم بیان

علم بیان راه ورود به دنیای ادبیات است، در علم بیان با شیوه های مختلف ادای معنای واحد و یا ابزارهای مختلف نقاشی در زبان آشنا می شویم و یاد می گیریم که چگونه باید مراد شاعران را از واژه ها و عباراتی که در معنای اصلی خود به کار نرفته اند، دریابیم.

۱- تشبیه

تشبیه در اصطلاح علم بیان به معنی همانند کردن و ادعای همانندی بین دو چیز است، مشروط بر این که این همانندی مبتنی بر اغراق، کذب و دروغ نما، توصیف، مادی کردن حالات و ... باشد.

کج مثال ۱۱:

آه چه آرام و پر غرور گذر داشت

زندگی من چو جویبار غریبی

در دل این جمعه های ساکت و متروک

(فروغ)

شاعر، زندگی را به جویباری تشبیه کرده است که در حال جاری شدن و گذر است.

ارکان تشبیه:

الف) ارکان اصلی

- ۱) مشبه: چیزی یا کسی که قصد همانند کردن آن را داریم؛ مشبه، اساس و پایه ای اصلی جمله تشبیه است و تمامی جمله تشبیه به خاطر آن ساخته می شود.
- ۲) مشبه به: کلمه ای که مشبه را به آن تشبیه می کنند و معمولاً بزرگتر از مشبه است. بنابراین مشبه به مهم ترین پایه تشبیه است؛ زیرا وجه شبه از آن ایجاد می شود.

ب) ارکان فرعی

- ۱- وجه شبه: صفت و یا صفات مشترکی که میان مشبه و مشبه به ایجاد می شود و در جواب «از چه لحاظ؟» می آید.
- ۲- ادات تشبیه: هر کلمه ای که میان مشبه و مشبه به ایجاد ارتباط کند ادات تشبیه است مانند: «چون، مثل، و ش، وار، سان، صفت، گون و ...»



کله مثال ۱۲:

خرد را چنین خوار مایه مدار (وجه شبه: ارزشمندی)	خرد همچو جان است زی هوشیار مشبه ادات تشبیه مشبه‌به
پیر نشود همچنان که چاه از شبنم وجه شبه ادات تشبیه مشبه‌به	دیده‌ی اهل طمع ز نعمت دنیا مشبه
تا شوی در مصر عزت پادشاه	همچو یوسف بگذر از زندان و چاه

در بیت آخر شاعر مخاطب خود را (مشبه) به حضرت یوسف (مشبه‌به) تشبیه کرده است از لحاظ داشتن عزت نفس و پاکدامنی (وجه شبه).

نکته ۷: اگر مشبه و مشبه‌به در تشبیه بیان شود و بقیه ارکان آن محذوف باشد آن را تشبیه «بلیغ» می‌نامند. تشبیه بلیغ زیباترین نوع تشبیه است؛ زیرا خلاصه‌ترین نوع تشبیه می‌باشد.

کله مثال ۱۳: «علم نور است.»

علم ← مشبه / نور ← مشبه‌به

اضافه‌ی تشبیهی

تشبیهی است که در آن مشبه و مشبه‌به، به وسیله نقش‌نمای اضافه (کسره) بیان شود.

کله مثال ۱۴: باغ فکر من سرسبز است.

مشبه‌به مشبه

کله مثال ۱۵:

«شبی زیت فکرت همی سوختم»	چراغ بلاغت بیفروختم»
	مشبه‌به مشبه
	اضافه‌ی تشبیهی
	(سعدی)

کله مثال ۱۶:

همچو یوسف بگذر از زندان و چاه	تاشوی در مصر عزت پادشاه
ای شده سرگشته‌ی ماهی نفس	چند خواهی دید بدخواهی نفس
	(عطار)

ترکیبات اضافی (مصر عزت) و (ماهی نفس) اضافه‌ی تشبیهی تلمیحی هستند؛ زیرا هم تشبیه هستند هم به داستان حضرت یوسف اشاره شده است.

کله مثال ۱۷:

«یوسف حسن و این عالم چو ماه»	وین رسن صبر است بر امراله»
	(مولوی)

یوسف حسن: اضافه‌ی تشبیهی تلمیحی سمبولیک است چون تلمیح به داستان حضرت یوسف (ع) دارد و یوسف نیز سمبل زیبایی است.

کله مثال ۱۸: در کدام گزینه تشبیه به کار نرفته است؟

- ۱) مار اگر چه به خاصیت بدخوست
 - ۲) فلک بر سرم اژدهایی نگون
 - ۳) ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد
 - ۴) طاووس بین که زاغ خورد و آن‌گه از گلو
- پاسبان درخت صندل اوست
زمین زیر من، شرزه شیر ژیان
چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا
گاورس ریزه‌های منقا برفکنند

✓ پاسخ: گزینه «۴» در گزینه‌ی ۱، شاعر «مار را به پاسبان» تشبیه کرده است. در گزینه‌ی ۲، «فلک را به اژدها» و «زمین را به شیر» تشبیه کرده، در گزینه ۳، «روی دوست را به آفتاب» و «دل دشمن را به چراغ مرده» تشبیه کرده است. در گزینه ۴، «طاووس» استعاره از آتش، «زاغ» استعاره از ذغال سیاه. «گاورس ریزه» استعاره از جرقه‌های آتش است.

✓ مثال ۱۹: در بیت زیر چه آرایه‌ی ادبی وجود دارد؟

«در دام جفا شکسته مرغی‌ام» «بر دانه نیوفتاده منقارم»
 (۱) جناس (۲) تشبیه (۳) سجع (۴) حس آمیزی

✓ پاسخ: گزینه «۲» دام جفا ← اضافه‌ی تشبیه‌ی است که جفا (مشبه) را به دام (مشبه‌به) تشبیه کرده است. مرغی‌ام ← تشبیه است که شاعر (مشبه) خود را به مرغ (مشبه‌به) تشبیه کرده است.

✓ مثال ۲۰: در بیت زیر کدام واژه «مشبه‌به» است؟

«چو لاله در قدح ریز ساقیا می و مشک» «که نقش خال نگارم نمی‌رود ز ضمیر»
 (۱) می (۲) لاله (۳) قدح (۴) خال

✓ پاسخ: گزینه «۲» شاعر «می و مشک» را به «لاله» تشبیه کرده است، زیرا هر دو سرخ رنگ هستند.

۲- استعاره

استعاره یعنی عاریه خواستن لغتی به جای لغت دیگری، شاعر در استعاره واژه‌ای را به صورت مجاز و به علاقه‌ی مشابهت به جای واژه‌ی دیگری به کار می‌برد.

✓ مثال ۲۱:

آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت آه از آن مست که با مردم هشیارچه کرد
 استعاره از چشم معشوق

استعاره، زیر مجموعه‌ی تشبیه است؛ زیرا در آن یکی از دو رکن اصلی تشبیه به کار می‌رود، به عبارت دیگر استعاره همان تشبیه فشرده است. فرق استعاره با تشبیه: در تشبیه شاعر ارکان اصلی و ارکان فرعی را بیان می‌کند تا ادعای شباهتی کند ولی در استعاره شاعر تشبیه را در ذهن خود انجام می‌دهد ولی در ظاهر فقط یکی از دو رکن اصلی را بیان می‌کند تا ادعای یکسانی کند.

✓ مثال ۲۲: جمله‌ی تشبیه: یار من همچون سرو بلندی است. جمله‌ی استعاره: سرو من با من نمی‌سازد.
 مشبه ادات تشبیه مشبه‌به وجه شبه
 استعاره از یار

✓ مثال ۲۳:

ز سنبل کرد بر گل مشک بی‌زی ز نرگس بر سمن سیماب ری‌زی
 در مصراع اول واژه‌های «سنبل - گل - مشک بی‌زی» به ترتیب استعاره از «زلف - صورت - پریشان کردن موی بر چهره» است.
 در مصراع دوم واژه‌های «نرگس - سمن - سیماب‌ریزی» به ترتیب استعاره از «چشم - چهره - اشک ریختن» است.
 این بیت از نظامی گنجوی است وی در استعاره‌پردازی بی‌همتا است.

انواع استعاره:

۱- استعاره مصرّحه

به کار بردن واژه‌ای به جای واژه‌ی دیگر به علاقه مشابهت؛ به عبارت دیگر به کار بردن مشبه‌به و حذف بقیه‌ی ارکان تشبیه برای تاکید، اغراق، ایجاز، محسوس و عینی کردن امور.



کله مثال ۲۴:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند
(حافظ)

سرو ← استعاره از یار است. با توجه به کاربرد واژه‌ی «سرو» در این جمله و وجود واژه‌ی «چمان» به عنوان قرینه پی‌می‌بریم که این کلمه در معنی اصلی خود (درخت سرو) نیست.

کله مثال ۲۵:

دو گل را به دو نرگس خواب‌دار
همی شست تا شد گلان آبدار
(فردوس)

پاسخ: گل: استعاره از صورت و چهره، نرگس: استعاره از چشم است.

۲- استعاره مکنیه یا تخیلیه

در آن مشبه را با یکی از لوازم یا صفات مشبّه‌به، به کار می‌برند. مانند: دست زمانه
اعضا یا نماینده‌ی مشبّه‌به/ مشبه
شاعر زمانه را به انسان تشبیه کرده و از آن عضوی را برای مشبه آورده است.
نکته ۸: استعاره‌ی مکنیه بیشتر به صورت اضافه‌ی استعاری بیان می‌شود.

کله مثال ۲۶: دست روزگار - پای سخن - خنده‌ی ابر - چنگ قضا - نگاه درخت - دست مرگ
تمامی مثال‌های ذکر شده، اضافه‌ی استعاری و تشخیص هستند.

ارکان استعاره:

(۱) مستعار له (مشبّه) (۲) مستعار منه (مشبّه‌به) (۳) جامع (وجه شبه)

کله مثال ۲۷: در کدام گزینه از آرایه‌ی استعاره استفاده نشده است؟

(۱) کنون باید این مرغ را پای بست
(۲) در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست
(۳) ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
(۴) مریدان به قوت ز طفلان کمند
نه آن‌که سر رشته بردت ز دست
آن را نه بدایت نه نهایت پیداست
وز تگرگ نازپرور مالش عناب داد
مشایخ چو دیوار مستحکمند

پاسخ: گزینه «۴» در گزینه ۱، (مرغ استعاره از جوانی) است. در گزینه ۲، (دایره استعاره از دنیا) است. در گزینه ۳، (ژاله استعاره از اشک)، (نرگس استعاره از چشم)، (تگرگ استعاره از دندان‌ها) و (عناب استعاره از لب‌ها است).

کله مثال ۲۸: در مصراع «باش تا غنچه سیراب دهن باز کند» چه آرایه‌ی ادبی به کار رفته است؟

(۱) استعاره (۲) تشبیه (۳) حس آمیزی (۴) سجع

پاسخ: گزینه «۱» غنچه، دهن ندارد بنابراین، تشبیه نشده بلکه جان‌بخشی و استعاره است.

کله مثال ۲۹: در کدام گزینه، استعاره به کار نرفته است؟

(۱) چو پر بگسترد عقاب آهنین
(۲) از در صلح آمدی یا خلاف
(۳) با کاروان حله برفتم ز سیستان
(۴) گر ز دریا کم شود یک قطره آب
شکار اوست شهر و روستای او
با قدم خوف روم یا رجاء؟
با حله تنیده ز دل بافته ز جان
ز آتش غیرت دلم گردد کباب

پاسخ: گزینه «۴» در گزینه‌های (۱، ۲، ۳) به ترتیب واژه‌های عقاب آهنین: استعاره از هواپیما / در صلح، در خلاف: اضافه‌ی استعاری / حله: استعاره از شعر می‌باشد. شاعر در گزینه ۴، (غیرت را به آتش) تشبیه کرده است و دل را به کیاب.

۳- مجاز

به کاربردن لفظی در معنی غیر حقیقی با رعایت قرینه و علاقه‌ی آن، به عبارت دیگر واژه‌ای که در معنی حقیقی خود (با توجه به جمله) به کار نرفته باشد.

کله مثال ۳۰: سرم را تراشیدم: (سر) مجاز از موی سر است.

مجاز را با توجه به بعضی از علاقه‌ها می‌توان دریافت.

– انواع علاقه:

(۱) علاقه‌ی کلیت و جزئیت:

(به کاربردن کل، اما اراده‌ی جزء یا ذکر جزء، اراده‌ی کل)

کله مثال ۳۱: عینکم شکست: عینک مجاز از شیشه‌ی آن است. / سرم را تراشیدم: سر مجاز از موی سر است.

کله مثال ۳۲: نگین در انگشت کرده و گفت: : نگین مجاز از انگشت

(۲) علاقه‌ی حال و محل یا ظرف و مظروف:

کله مثال ۳۳: سلمان فارسی از راه دیگر آمد و شهر به استقبال او رفته بود.

شهر مجاز از مردم شهر

کله مثال ۳۴:

دل عالمی بسوزد چو عذار برفروزی تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا

(حافظ)

عالم: مجاز از مردم عالم

کله مثال ۳۵:

گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

(حافظ)

می: مجاز از جام می / کف: مجاز از دست است.

(۳) علاقه‌ی لازمیت و ملزومیت

(به کاربردن لازم و ملزوم به جای یکدیگر)

کله مثال ۳۶: راه می‌بینم در ظلمت، من پر از فانوسم (سهراب سپهری)

فانوس: مجاز از نور فانوس است.

کله مثال ۳۷: در زمستان سرد، آتش مرا گرم می‌کند.

آتش مجاز از حرارت آتش است.

۴- علاقه‌ی سببیت یا علت و معلولی

(به کار بردن کننده و کنش به‌جای یکدیگر)



کج مثال ۳۸:

خسروی کار گدایی کی بود
این به بازوی چو مایی کی بود
(عطار)

بازو: مجاز از قدرت بازو است.

_____ ◆ ◆ ◆ ◆ _____

کج مثال ۳۹: با جوهر بنویس که بهار همه‌جا را سبز کرد.
جوهر: مجاز از خود نویس و بهار مجاز از خدای بهار آفرین است.

_____ ◆ ◆ ◆ ◆ _____

۵- علاقه‌ی عموم و خصوص

(یعنی ذکر خاص و اراده‌ی عام و یا برعکس)

کج مثال ۴۰:

گفت پیغمبر که از باد بهار
تن میپوشانید در لیل و نهار
(مولانا)

پیغمبر مجاز از پیغمبر اسلام (ص) است.

_____ ◆ ◆ ◆ ◆ _____

۶- علاقه‌ی ماکان و مایکون: یعنی (آنچه بود و آنچه خواهد بود همان علاقه‌ی گذشته و آینده است). (ماکان: آنچه بود)، (مایکون: آنچه خواهد بود).
آب انگور ← به علاقه مایکون «خمر» است.

کج مثال ۴۱: ای خاک این همه غرور از تو ناشایسته است.

خاک: مجاز از انسان است.

۷- علاقه‌ی جنس

(جنس چیزی را بگویند اما خود آن چیز را اراده کنند) مانند:

بدان آهن که او سنگ آزمون کرد
تواند بیستون را بی‌ستون کرد
(نظامی)

آهن: مجاز از تیشه‌ی فرهاد که از جنس آهن بود.

کج مثال ۴۲: در کدام گزینه مجاز به کار نرفته است؟

(۱) در کف هر کس اگر شمعی بُدی

(۳) پنج روزی که در این مرحله مهلت داری

(۲) اندر آن تاریکیش کف می بسود

(۴) کافور بر آن ضماد کردند.

✓ پاسخ: گزینه «۴» کافور استعاره از برف بر قله دماوند است. در گزینه‌های ۱ و ۲ واژه‌ی (کف) مجاز از (دست) است، در گزینه ۳، (پنج روز) مجاز از روزهای عمر است.

_____ ◆ ◆ ◆ ◆ _____

کج مثال ۴۳: با توجه به بیت زیر واژه‌ی «زبان» چه آرایه‌ی ادبی دارد؟

بر آشف‌ت عابد که خاموش باش
تو مرد زبان نیستی گوش باش
(۱) مجاز (۲) تشبیه (۳) کنایه (۴) جناس

✓ پاسخ: گزینه «۱» زبان مجاز از سخن است این مجاز به علاقه‌ی مجاورت زبان با سخن است.

_____ ◆ ◆ ◆ ◆ _____

کج مثال ۴۴: در کدام گزینه مجاز به کار نرفته است؟

(۱) ایران در فوتبال برنده شد.

(۳) بر سر یتیمی دست نوازش کشید.

(۲) تهران در خواب است.

(۴) او در کشیدن نقاشی دست دارد.

✓ پاسخ: گزینه «۳» در گزینه‌های (۱، ۲ و ۴) به ترتیب واژه‌های (ایران: مجاز از تیم ایران)، (تهران: مجاز از مردم تهران) و (دست: مجاز از مهارت داشتن) است.

۴- کنایه

عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، یعنی ذکر مطلبی و دریافت مطلب دیگر، که به جای معنی ظاهری، یکی از لوازم معنی آن مراد است. مثال: در خانه‌ی فلانی باز است این ضرب‌المثل کنایه از (مهمان‌نواز بودن کسی است)؛ زیرا یکی از لوازم مهمان‌نواز بودن این است که در خانه‌ی شخص به روی مردم باز باشد از این طریق به معنی کنایه‌ای پی می‌بریم.

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است.

تمام ضرب‌المثل‌ها در معنی کنایه‌ای به کار می‌رود و کنایه هستند.

کله مثال ۴۵: دهر سیه کاسه‌یی است ما همه میهمان او (خاقانی)

سیاه کاسه: کنایه از خسیس و بخیل بودن

کله مثال ۴۶:

کمر بستن: کنایه از آماده‌ی کاری شدن	پیرهن دریدن: کنایه از بی‌تابی کردن	دست کفچه کردن: کنایه از گدایی کردن
به صحرا افکندن: کنایه از آشکار کردن	سپرافکندن: کنایه از تسلیم شدن	رخت بریستن: کنایه از رفتن و سفر کردن
دندان گرد: کنایه از طمع کار	ریش گاو: کنایه از نادان بودن	عریض القفا بودن: کنایه از نادان بودن

کله مثال ۴۷: در کدام یک از ابیات استاد شهریار کنایه به کار نرفته است؟

- (۱) دل به دریا زده‌ام بر لب دریای غمت
- (۲) روز سیاه دیده به چشم و به قول خود
- (۳) شانه خالی کند از عمر امانت افلاک
- (۴) ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب
- قطره‌ای خواهیم از آن خوردن و دریا گشتن
- دود اجاق سرمه‌ی چشم سیاهش است
- من چی‌ام کاین همه بارم به سرشانه زدند
- غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

پاسخ: گزینه «۴» در این گزینه دل شب: اضافه‌ی استعاری و تشخیص است. در گزینه‌های (۱، ۲ و ۳) به ترتیب: (دل به دریازدن: کنایه از تصمیم به کار بزرگی گرفتن)، (دود اجاق سرمه‌ی چشم کسی بودن: کنایه از سختی و زحمت کشیدن)، (شانه خالی کردن: کنایه از قبول نکردن کاری و از زیرکار در رفتن) است.

کله مثال ۴۸: در بیت زیر کدام آرایه‌ی ادبی به کار نرفته است؟

«با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود»	بیچاره من که ساخته از آب و آتشم
(۱) کنایه	(۲) تضاد
(۳) تناسب	(۴) ایهام

پاسخ: گزینه «۴» آب به یک جو نرفتن: کنایه از سازش نکردن.

عقل، عشق: تقابل و تضاد دارند. آب، جو: تناسب و مراعات نظیر هستند. آب، آتش: متضاد است.

سنايع لفظی

۱- سجع

سجع در لغت به معنی آواز کبوتر است.

در اصطلاح ادبی، سجع آوردن کلمات هماهنگ در پایان جملات است که در آخرین حرف اصلی (حرف روی) یا در وزن و یا هر دو مشترک باشند. هر نوشته‌ای که در آن سجع به کار رفته باشد «مسجع» می‌گویند.

کله مثال ۴۹: هر چه نیاید، دلبستگی را نشاید، طالب دنیا رنجور است و طالب عقبی مزدور است و طالب مولی مسرور است.

کله مثال ۵۰: الهی ما را آن ده که آن به، گدای نیک انجام به از پادشای بد فرجام، بنده‌ی آنی که در بند آنی.

نکته ۹: سجع در نثر به منزله‌ی قافیه در شعر است، سجع عامل آهنگین شدن نثر است.



نکته ۱۰: سجع نویسی به طور رسمی و در اخص کلمه، توسط «خواجه عبدالله انصاری» در قرن پنجم شروع شد و سعدی در قرن هفتم آن را با کتاب «گلستان» به حد اعلا رساند و نویسندگان دیگری چون: نصرالله منشی در کتاب (کلیله و دمنه)، قآنی در کتاب (پرشان)، جامی در کتاب (بهارستان)، قائم مقام فراهانی در کتاب (منشآت) به سجع پرداخته‌اند.

نکته ۱۱: امیر عنصرالمعالی در کتاب قابوس‌نامه می‌گوید: «... و تکلف‌های نامه تازی، خود معلوم است که چون باید کرد و اندر نامه تازی، سجع هنر است، خوش آید لکن اندر نامه پارسی، سجع ناخوش آید، اگر نگویی بهتر» سجع نویسی به تقلید از ادب عربی در فارسی رایج گردید.

انواع سجع:

مثال	حرف پایانی	تعداد حروف	
۱- آنچه نیاید، دل‌بستگی را نشاید ۲- خانه دوستان بروب ولی در دشمنان مکوب	برابر	برابر	سجع متوازی
۱- دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور ۲- هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست	برابر	نابرابر	سجع مُطَرَف
۱- فلان را اصلی است پاک و طینتی است صاف ۲- گوهری است شریف و صاحب طبعی است کریم.	نابرابر	برابر	سجع متوازن

(الف) **سجع متوازی:** کامل‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین نوع سجع است که کلمات مسجع هم در وزن و هم در آخرین حرف اصلی (حرف روی) مطابق باشند؛ مانند: الهی ما را آن ده که آن به

(ب) **سجع مُطَرَف:** در این سجع، کلمه‌های مسجع در آخرین حرف اصلی (حرف روی) یکسان ولی در وزن متفاوت هستند؛ مانند: الهی بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را به بلاهای خود گرفتار مکن.

(ج) **سجع متوازن:** اگر کلمات عربی باشند و وزن داشته باشند حتماً تعداد واج‌ها برابرند ولی حرف پایانی نابرابر است. به عبارت دیگر کلمات قرینه، در وزن متفق، اما در آخرین حرف اصلی، مختلف هستند؛

مانند: نیکا آن معصیت که تو را به غُذر آرد و شوما آن اطاعت که تو را به عُجب آرد.

نکته ۱۲: فرق نثر ساده با نثر مسجع آن است که در نثر ساده هیچ آهنگی در جملات احساس نمی‌شود ولی در نثر مسجع کلمات پایانی جملات، آهنگین هستند، مانند: ناصر خسرو می‌گوید: «... این مرد پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.» نثر ساده است، زیرا اصلاً کلمات هماهنگی ندارد.

خواجه عبدالله انصاری گوید: «الهی عذر ما را بپذیر و بر عیب‌های ما مگیر، الهی ترسانم از بدی خود، بیامرز مرا به خوبی خود...» این جملات به نثر مسجع است زیرا کلمات آهنگین دارد.

کلمه مثال ۵۱: در کدام گزینه سجع مُطَرَف به کار رفته است؟

- ۱) شاد - باد ۲) دل - گل ۳) بپذیر - مگیر ۴) مکار - مبار

پاسخ: گزینه «۳» در گزینه‌های ۳ واژه‌های «پذیر - گیر» از نظر تعداد حروف برابر نیستند ولی از نظر حرف پایانی، مشترکند ← سجع مُطَرَف

بقیه‌ی گزینه‌ها سجع «متوازی» هستند؛ زیرا هم تعداد حروف و هم حروف آخرشان برابر است.

کلمه مثال ۵۲: در کدام گزینه سجع متوازی به کار رفته است؟

۱) قیمت شکر نه از نی است که آن خود خاصیت وی است.

۲) جوهر اگر خلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد همان خسیس.

۳) اگر در هوا پری مگسی باشی، دلی به دست آر تا کسی باشی.

۴) عقل گفت: «من اسکندر آگاهم» اما عشق گفت: «من قلندر درگاهم»

پاسخ: گزینه «۳» واژه‌های «مگس - کس» چون در تعداد حروف نابرابرند ولی حرف آخرشان یکسان است، سجع مُطَرَف است. واژه‌های «نی - وی»،

«نفیس - خسیس»، «آگاه - درگاه» سجع متوازی هستند، زیرا تعداد حروف و حرف آخرشان یکسان است. (أ: دو واج محسوب می‌شود)